



صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ

نقره‌آبی

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و
 ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره ۱۱۸۲، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir

gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۲۵۰،۰۰۰ ریال

روی جلد: یکی از صفحات مذهب قرآنی مملوکی

(جزء چهارم، گ ۲، نسخه ۱۴۶۴ کتابخانه چستربیتی،

تذهیب ابراهیم الأمدی)

تصویر خط بسمله

از نسخه کتابخانه John Rylands

فهرست

سر سخن

وفیات الاعیان ۵-۳

یادیه از دگردشتگان

- خدمات استاد احسان یارشاطر به معارف ایرانی و اسلامی / محمود امیدسالار ۱۰-۶
- فهرست‌های شاهان هخامنشی در آثار بیرونی و ابن عبری / احسان یارشاطر: ترجمه: نیما جمالی ۱۷-۱۱
- ایران‌شناسان و ایران‌دوستان غیرایرانی / احسان یارشاطر: ترجمه: سید محمدحسین مرعشی ۳۶-۱۸
- استاد ژیلبر لازار (۱۹۲۰-۲۰۱۸) و تحقیقات او در زبان‌های ایرانی / علی‌اشرف صادقی ۴۶-۳۷
- خاطراتی از استاد ژیلبر لازار، خدمتگزار راستین زبان فارسی / ژاله آموزگار ۴۹-۴۷
- حکایتی به زبان فارسی محلی گیو (منطقه بیرجند) / ژیلبر لازار: ترجمه: سید محمدحسین مرعشی ۵۷-۵۰
- ملاحظاتی در باب سبک ترجمه‌های کهن قرآن و کتاب مقدس / ژیلبر لازار: ترجمه: ستایش دشتی ۶۱-۵۸
- شوقی شرقی در قلبی غربی: نگاهی کوتاه به زندگی، افکار و آثار لئونارد لویسن ایران‌شناس و مولاناپژوه
 آمریکایی / مجدالدین کیوانی ۶۹-۶۲
- مرگ تن هدیه‌ست بر اصحاب راز؛ یادمانده‌هایی از لئونارد لویسن / الوند بهاری ۷۲-۷۰
- شرح حال و آثار محمد شیرین مغربی / لئونارد لویسن ۸۰-۷۳

جستار

- داغ باز آوردن؛ تصحیح یک رباعی سنایی / سید علی میرافضلی ۸۳-۸۱
- خیام و ترجمه تعلیقات ابن سینا به پارسی / سید حسین موسویان ۸۹-۸۴
- از لزومیات ابوالعلاء معری به انتخاب ابن السید بطلیبوسی / علیرضا ذکاوتی فراگوزلو ۱۱۰-۹۰
- موقوفات محمودشاه مظفری بر بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی بر پایه سند مورخ ۷۴۸ق / عمادالدین
 شیخ‌الحکمایی ۱۱۸-۱۱۱
- آگاهی‌هایی تازه از زندگی نجم‌دایه در نسخه‌ای از تفسیرش، بحر الحقایق، با یادداشتی به خط خود او /
 علی صفری آق‌قلعه ۱۲۸-۱۱۹
- برگی از تاریخ ۳: سواد نامه امیرنظام به وکیل‌الملک حاکم کرمان و شکایت از یک کاتب و محرر /
 محمدجواد جدی ۱۳۱-۱۲۹

نقد و بررسی

- مقالات احمد تفضلی / سید احمدرضا قائم‌مقامی ۱۴۰-۱۳۲
- کتاب‌های اوستا: متون مقدس زرتشتیان / بهمن مرادیان ۱۴۶-۱۴۱

ایران در متون و منابع عثمانی (۱۸)

- آثار نوری ابراهیم / نصرالله صالحی ۱۴۹-۱۴۷



مقالات احمد تفضلی

سید احمد رضا قائم مقامی

دانشگاه تهران
qaemmaqami@ut.ac.ir

معرفی‌های نویسنده یک بخش جداگانه در کتاب دارد. از میان این نقدها، به نظر نویسنده حاضر، بهترینشان نقد بر فرهنگ هزوارش‌های پهلوی مرحوم دکتر مشکور و نقد بر تکوین زبان فارسی دکتر علی‌اشرف صادقی است. از میان مقالات، بهترینشان، باز به نظر نویسنده حاضر، یکی از اولین مقالات اوست، یعنی «اطلاعاتی درباره لهجه پیشین اصفهان». مقالاتی که درباره دهقانان و بارید در این مجموعه هست نیز جزء بهترین مقالات اویند، ولی اصالت مقاله «اطلاعاتی درباره لهجه...» را ندارند، چون بسیاری از منابع قدیم درباره بارید و دهقانان را، چنانکه از مراجع نویسنده برمی‌آید، محققان پیشین یافته و متذکر شده بوده‌اند. مقاله دهقانان را نویسنده در یک کتاب خود نیز، با قدری تفصیل بیشتر، تکرار کرده است (در کتاب جامعه ساسانی). این تکرار شامل چند مقاله دیگر هم می‌شود و آن بدان سبب است که او خود تحریری فارسی از بعضی مقالات فرنگی خود فراهم می‌کرده و به علاوه، به خواست دانشنامه‌های ایرانی و دانشنامه ایرانیکا، حاصل تحقیقات خود را در مدخل‌های دانشنامه‌ها نیز وارد می‌کرده است و این چیزی است بسیار معمول و معهود در میان اهل تحقیق و از این بابت ایرادی به این مجموعه وارد نیست. نشر نویسنده مقالات همیشه یکدست نیست و با آنکه باید انشای این مقالات را انشایی استوار به حساب آورد، نشیب و

مقالات احمد تفضلی. گردآورنده: ژاله آموزگار. تهران: توس، ۱۳۹۸. ۴۷۰ صفحه.

از جمله کتاب‌های خوبی که در این چند وقت اخیر منتشر شده مقالات احمد تفضلی است که بیست و چند سال پس از درگذشت او به‌همت همکار و یار دیرینش، دکتر ژاله آموزگار، در یک مجلد جمع آمده و به شکلی نسبتاً کم‌غلط و تقریباً به همان شکلی که مقالات آن در گذشته چاپ شده بوده به چاپ رسیده است. جامع کتاب وعده کرده است که مقالات انگلیسی و فرانسوی مرحوم دکتر تفضلی را نیز در مجلدی جداگانه منتشر سازد، بنابراین، آنچه در این مجلد جمع آمده مقالات فارسی آن مرحوم است و احتمال باید داد که چیزی از آنها فوت نشده است (شاید منهای یادداشتی که در پایان یک مقاله دکتر علی رواقی با عنوان «ساختمانی از فعل ماضی»، مجله دانشکده ادبیات، ۱۳۴۸، ص ۳۹۱-۳۹۳، به چاپ رسیده است و آن هم مناسبتی نداشته که در اینجا نقل شود).

مقالات به ترتیب تاریخ تألیف آنها تنظیم شده و بنا بر این، موضوعات مورد علاقه و تحقیق نویسنده، که عمدتاً مسائل لغوی است، بدون نظم موضوعی در کل کتاب پراکنده شده است. حسن این شیوه این است که سیر تحقیقات و علایق نویسنده را می‌توان از این راه اجمالاً دریافت، اما نقدها و



۱. مقاله پرمطلب و بالنسبه مفصل «واژه‌های گویشی در تحفة المؤمنین» نمونه خوبی است از تحقیق در گویش‌های ایرانی از خلال نوشته‌های پیشینیان. این نوع تحقیقات تا حدی مدیون توجه مرحوم دکتر صادق کیاست که هم خود به مانند آن اقدام کرده و هم دیگرانی جز نویسنده مقاله را به تحقیق در این موضوعات برانگیخته بوده است. آن تحقیقات اکنون نیز مفیدند و لایق آنند که الگوی مطالعات تازه‌تر واقع شوند. درباره این مقاله فقط به یک نکته اشاره می‌کنیم. در پاورقی صفحه ۴۳، در شرح لغت «کلاج‌پا»، که مؤلف تحفة المؤمنین آن را پهلوی شمرده، آمده است که «این واژه از نظر زبان‌شناسی واژه پهلوی نیست». این سخن، با توجه به معنایی که تفضلی از لفظ پهلوی در نظر داشته، البته نادرست نیست، ولی پهلوی در اینجا به معنای دیگری به کار رفته است و آن یا گویش‌های محلی بعضی مناطق ایران است یا فارسی کهن قرون نخستین بعد از اسلام. در این باره اکنون باید به این مقاله رجوع کرد: علی اشرف صادقی، «یک معنی ناشناخته کلمه پهلوی در زبان فارسی»، فرهنگ‌نویسی، ش ۳، ص ۲-۳۲.

۲. در مقاله «آبسالان» در صفحه ۸۱ در شرح عبارتی پهلوی که در آن نعمت دنیا به ابر بهاران (abr ī pad ābsālān rōz) تشبیه شده، مطلبی از ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه نقل شده («و كانت العجم صبيحة يوم الثعلب تتيمن بالنظر الى السحاب و تستدل بصفائه و كدورته و لطافته و كثافته على سعادة الزمان و نحوسته و خصبه و جدويته»). این عبارت ارتباطی با آن عبارت پهلوی ندارد.

۳. در ذیل مقاله «دو واژه پارتی از درخت آسوری...» (ص ۸۹) گفته شده که anjūgīft متون مانوی به پهلوی اشکانی و hanzūgīh در متون مانوی به فارسی میانه، هر دو به معنای سختی و تنگی و فشار، از ریشه az است و از ادامه مطلب معلوم می‌شود که یک لغت ارمنی، anj-uk (در متن مقاله سهواً anj-ku چاپ شده)، به همین معنا ذهن نویسنده را به این سو راهبر شده است. به لحاظ آوایی، در بازگرداندن این دو کلمه

فراز در آن البته هست. از این میان، نثر مقالاتی که در نامه مینوی و جشن‌نامه زریاب آمده بهتر از باقی مقالات است. بعضی مقالات را نیز، مانند مقالات «شعری در رثای مر [به‌جای مار] زگو» و «شعری مانوی در توصیف پادشاه تاریکی»، باید بیشتر نوعی تفنّن به حساب آورد، ولی بعضی نیز، با آنکه به معنای دقیق کلمه قصد از نوشتن آنها تحقیق نبوده، به چندین بار خواندن می‌ارزد. آنچه در رثای ژان پیر دو مناش نوشته شده از این شمار است. چند مقاله فرنگی او نیز، علاوه بر آنچه در فهرست صفحات ۱۳-۲۷ آمده، بعدها به فارسی ترجمه شده، ولی چون این صفحات سال‌ها قبل نوشته شده است، نخواستند در آن تغییری بدهند. در این فهرست، علاوه بر بعضی غلط‌های چاپی، نقص‌های اندکی هم در نشانی چاپ مقالات هست. «مثمر ثمر» به‌جای «مثمر»، یعنی نام کتاب خان آرزو، بیشتر از باقی این غلط‌های چاپی به چشم می‌آید (ص ۲۴). غلط‌های چاپی در متن اصلی کتاب خوشبختانه آنقدر زیاد نیست، ولی سجاوندی و رعایت فاصله بین کلمات خوب نیست. طرح جلد کتاب نیز تناسب چندانی با موضوعات کتاب ندارد. آنچه امید است روزی فرد دقیق علاقه‌مندی در انجام آن به کمک خانم دکتر آموزگار بیاید تهیه فهرست‌های پایانی یا به اصطلاح امروز نمایه‌ای برای کتاب است.

در ادامه درباره بعضی مسائل طرح‌شده در این مقالات مطالبی به عرض می‌رسد. پیشاپیش توجه می‌دهیم که قصد از نوشتن این مطالب نقد به معنای متعارفی آن نیست. نویسنده این مقالات سال‌هاست که روی در نقاب خاک کشیده و نقد نوشته‌های او در این زمان موجبی ندارد جز توجه دادن محققان جوان‌تر و کم‌تجربه‌تر به بعضی مطالعات و تحقیقات جدیدتر که در زمان آن مرحوم هنوز وجود نداشته است. علی‌الخصوص باید توجه داشت که آن مرحوم خود از «کمالتون» بود - به تعبیر علامه قزوینی - و اگر عمر می‌یافت، خود به تدارک آنچه در نوشته او به نظر خود او یا دیگران نقص می‌رسید اقدام می‌کرد. با این حال، آنچه در اینجا می‌آید در درجه اول متوجه این نقص‌های احتمالی هم نیست و غرض از آن مخصوصاً همین معرفی بعضی تحقیقات جدیدتر به محققان جوان‌تر است. ترتیب مطالب یا نکاتی که در این نوشته می‌آید همان ترتیب کتاب است. از هر مقاله دست‌کم یک نکته را طرح می‌کنیم.

به اصل az اشکالی هست و آن اینکه از ظاهر هر دو لغت برمی آید (لغت فارسی میانه در متنی به کار رفته که ظاهراً هیچ‌گاه چاپ نشده است) که این کلمه پیشوندی دارد و آن ham/han است و پیداست که اگر چنین باشد، این اشتقاق نادرست است. مگر آنکه بپذیریم ز در لغت پهلوی اشکانی حاصل اشتقاق عامیانه است و این صورت کلمه صورت مبدل است و از این جهت قابل مقایسه است با لغت گنج (که nj در آن ثانوی است) و به این ترتیب سخن نویسنده احتمالاً درست است (اصل کلمه مقایسه شود با azu در اوستایی).

۴. در مورد مقاله «رازبجر» چند پرسش را طرح می‌کنیم و سعی می‌کنیم به آنها اجمالاً پاسخ بگوییم. پیش از آن باید گفت که عبارت مانوی‌ای که در صفحه ۹۲ آمده، با آنکه بعضی محققان دیگر نیز در آن با تفضلی هم‌نظرند، نادرست ترجمه شده است. عبارت چنین است (آوانویسی را قدری تغییر داده‌ایم و امروزی کرده‌ایم):

ud rāz ī wuzurg wahišt ī nōg abar āfurīdan rāy hān
panz kandār ī marg hangand.

و ترجمه چنین است «و برای آفریدن راز بزرگ، [یعنی] بهشت نو، آن پنج خندق مرگ را پر کرد». ترجمه درست ظاهراً چنین است: «و بانی بزرگ (= راز بزرگ، که از ایزدان مانوی است) برای آفریدن بهشت نور آن پنج خندق مرگ را پر کرد». اگر اینطور باشد، ترجمه عربی قدیم این عبارت نیز نادرست است: «البنیان العظیم الذی هو الجنة الجديدة». rāz ī wuzurg ترجمه bn rb «بانی بزرگ» سریانی است و در اینجا نیز احتمالاً منظور هم اوست، نه «ساختمان بزرگ». در این باره رجوع شود به یادداشت زوندرمان که آراء دیگران را نیز به اختصار نقل کرده است:

Werner SUNDERMANN, "Namen von Göttern, Dämonen und Menschen", *Altorientalische Forschungen* 6 (1979), 121, n. 79.

اما پرسش‌ها:

الف. «راز» که به معنای بنا و بانی است پیداست که از ریشه raz- است، اما پسوند آن در ایرانی باستان چه بوده است؟
ب. «رازک» (اگر موارد استعمال «رازک» به همان شواهد مقامات

ژنده‌پیل محدود باشد که در صفحه ۹۲ کتاب آمده (یعنی دو شاهد از «رازکان» که احتمالاً صورت درست آن «رازگان» است)، آنگاه باید گفت که «رازک» در فارسی اصلاً وجود نداشته و «رازکان» جمع «رازه» است) و «رازه»‌ی فارسی را باید به چه اصلی بازگرداند؟
ج. رازیگر و رازیجر اگر به معنای بناست، که هست، چگونه از روی راز به همان معنا ساخته شده است؟

و پاسخ اجمالی این است که اصل اینها -rāzaka* است. به علاوه rāz در متون مانوی یک معنای بنا و عمارت هم دارد و رازیگر و رازیجر بر روی آن ساخته شده است و چنین است rāz-kirrōg متون مانوی، اما rāz-mird «مرد بنا» است و rāz در آن به معنای عمارت نیست. این rāz به معنای عمارت شاید در ایرانی باستان پسوند مجزایی داشته است. نویسنده خود البته به این دو معنای rāz توجه داشته، ولی ایجاز نوشته او قدری مطلب را نارسا کرده است. درباره شواهد این کلمه در فارسی، همچنین رجوع شود به علی رواقی، ذیل فرهنگ‌های فارسی (هرمس، ۱۳۸۱: ۱۸۳، ۴۵۷-۴۵۸)، که مدخل رازک آن، با توجه به آنچه گذشت، احتمالاً باید به رازه تصحیح شود.

۵. مطالبی که در مدخل «آذرباد مهرسپندان» در دانشنامه ایران و اسلام (ص ۱۸۵ کتاب) آمده، مخصوصاً آنچه درباره نسب او ذکر شده، اکنون باید به کمک کتاب ستودنی رهام اشه (آذرباد مهرسپندان، تهران، تیمورزاده، ۱۳۸۲) تکمیل و تصحیح شود.

۶. در صفحه ۱۹۱ و چند صفحه دیگر ثعالبی صاحب غر السیر یک وصف «مرغنی» هم دارد که تا امروز نیز در نوشته‌های محققان تکرار می‌شود. با این حال، دکتر محمود امیدسالار معلوم کرده که این ثعالبی جز همان ابومنصور ثعالبی نیشابوری مشهور نیست و مرغنی (حسین بن محمد مرغنی)، که نامش بر روی یک نسخه کتاب آمده، در واقع نام مالک نسخه بوده است. رجوع شود به محمود امیدسالار، «ثعالبی نیشابوری یا ثعالبی مرغنی؟»، نامه بهارستان، ش ۱۳-۱۴ (۱۳۸۷): ۱۳۱-۱۴۴.

۷. درباره آنچه در مقاله «تصحیح دو بیت از شاهنامه» آمده اکنون لازم است به یک مقاله بسیار خوب از دکتر

ترجمه چنین است:

این نیز که چون به او آگاهی رسید که به نظر می‌رسد که کسی زن و خواسته‌شایسته‌ای دارد، وی (=ضحاک) او را با سوراگومند زرین [به سوی خود] درمی‌کشید...

مرجع š قبل از abāyišnīg خود ضحاک است و آن ضمیر غیرفاعلی است که با فعل غیرشخصی sahist به کار رفته است. بنابراین، به نظر می‌آید که ترجمه درست چنین باشد:

این را نیز [درباره ضحاک گفته‌اند] که چون به او آگاهی می‌رسید که کسی زن یا خواسته‌ای دارد که آن زن و خواسته او را شایسته می‌آمد (یعنی از نظر او آن زن و خواسته لایق و شایسته بود)، به سوراگومند زرین او را درمی‌کشید...

به عبارت دیگر جای «به نظر می‌رسد» در ترجمه اینجا که آمده نیست و به خلاف آنچه در ترجمه آمده، گوینده نمی‌خواسته احتمالی درباره «داشتن» مطرح کند. I-š sahišt یعنی «خوشش آمد»؛ I-š abāyešnīg sahišt یعنی «او را لایق آمد»، «به نظرش لایق آمد».

۹. «پیشگفتار بر کتاب وندیداد» معرفی کتاب وندیداد است برای خوانندگان عام‌تر. بعضی از مطالب آن «پیشگفتار» به پیروی از امیل بنونیست نوشته شده در مقاله‌ای بالنسبه مختصر که در یادنامه هنینگ به چاپ رسانده است. در آغاز این «پیشگفتار»، نویسنده به پیروی از بنونیست گفته است که وندیداد به معنای «قانون ضد دیوان» نیست، بلکه «قانون جدایی یا دوری از دیوان» است. شاید «انکار دیوان» یا «انکار دیوه‌ها» یا «راندن دیوها» کمی مناسب‌تر از «جدایی یا دوری از دیوان» باشد و به مطلب بنونیست قدری نزدیک‌تر باشد. در ادامه سخن نیز مطلبی آمده که ممکن است برای خواننده غیرمتخصص دو پهلو باشد:

به تدریج دیو از معنی خدای مطرود و خدای زیان‌رسان به معنی موجودات آفریده اهریمن که سبب پلیدی و آلودگی آفریدگان اورمزد می‌شوند تحوّل یافت و از معنی اصلی دور شد. بنابراین، در دوره ساسانی، هنگامی که بیست و یک نسک اوستا مدوّن شد، آن بخش از اوستا را که موضوع اصلی آن قوانین تطهیر از آلودگی‌های ناشی از دیوان است به نام «ویدیوداد» خواندند و در آن زمان معنی اصلی دیو از یاد رفته بود.

علی اشرف صادقی («محل آذر بُرزین مهر»، نامه ایران باستان، ش ۷ (۱۳۸۲): ۵-۱۸) رجوع شود. ترجمه عبارت اول از بندهشن که در صفحه ۲۰۲ آمده نیز اندکی نادرست است و صحیح آن در صفحه ۶ مقاله دکتر صادقی آمده است. «پشت گشتاسپان» احتمالاً در آن بیت شاهنامه تصحیح درست است، ولی «پشته» که در همان صفحه ۲۰۲ آمده، اگر غلط مطبعی نباشد، نادرست است. «پشت گشتاسپان» ارتباطی با «پشته» ندارد. نام آن ده پشت بوده است، پشت نیشابور.

۸. درباره «سوورای جمشید و سوورای ضحاک»، که حاوی دو نکته تازه یاب مهم، یکی در کتاب دینکرد و دیگری در البده ابوطاهر مقدسی است و خود مبنای بحث‌های بعدی در میان بعضی محققان غربی شده، اکنون لازم است لااقل به دو مقاله دیگر رجوع شود، یکی از ژاک دوشن گیمن و دیگری از نیکلاس سیمز ویلیامز. دوشن گیمن، چنانکه از عنوان مقاله‌اش معلوم می‌شود،^۱ معتقد است که صور اسرافیل در لفظ و معنا مأخوذ از suβrā است، که چنانکه در گزیده‌های زادسپرم آمده گاودمی است که در آخر الزمان در دست سوشیانس نیز خواهد بود، و سیمز ویلیامز^۲ می‌گوید که suβrā، که هم‌ریشه با سفتن فارسی است، همان سیخ یا سیخونکی است که هارولد بیلی گفته و نشان آن را در بعضی زبان‌های پامیر نیز جسته، و ضمن بحث از بعضی دشواری‌های عبارات فصل دوم وندیداد، اصل sūvte («تیز، نوکتیز») و بعضی لغات مشابه آن در گویش‌های ترکی را نیز همین لغت دانسته است. سیمز ویلیامز نیز معتقد است که صور اسرافیل لغتی فارسی است، ولی نه از suβrā، بلکه از s^rtū به معنای «شاخ». در اینجا مجال بحث بیشتر درباره این دو مقاله نیست.

در همان مقاله ترجمه عبارت منقول از دینکرد نهم (ص ۲۰۵)

را باید قدری اصلاح کرد. عبارت چنین است:

ēn-iz kū ka-š zan ud xwātag ī-š abāyišnīg sahist
daštan āgāhīh mad, ēg-iš pad sūrāgōmand ī zarrēn
andar āhixt ...

1. "Cor de Yima et trompelle d'Israfil". *Comptes rendus der séances de l'Académie der Inscription et Belles-Lettres*, 1979 (N.3): 539-549.
2. "Avestan suβrā-, Turkish sūvte". in: *Hommage à James Russel Hamilton* (Brepols, 2001): 329-338.

سخنان دینی دیگر ادیان می‌شمارد. اینکه بگوییم ملاک برتری و ندیداد بر سایر متون و منقولات دینی زردشتی همان موضوع پاکی و طهارت است تکلف است و عجالتاً به نظر ما بهتر است -sravah را در اینجا به همان معنای موسّع کلمه که در سطور قبل گذشت (سخنان دینی) در نظر آوریم (اینجا مجال ذکر شواهد و مستندات کانترا نیست و خواننده برای سنجیدن درستی یا نادرستی رأی او لازم است به اصل مقاله او رجوع کند).

یک مطلب دیگر این «پیشگفتار» هم شاید بی‌اشکال نباشد و آن اینکه فصل نوزدهم و ندیداد «ارتباط مستقیم با مطالب اصلی کتاب ندارد». این سخن به این صورت احتمالاً درست نیست. در واقع در آن فصل زردشت از هرمزد می‌پرسد که چگونه می‌تواند آفریدگان را از دستبرد اهریمن حفظ کند و هرمزد پاسخ‌هایی می‌دهد که همین احکام و ندیداد است و همچون ابزاری است برای راندن دیوان. اما آن فصل نوعی آزمایش یا «ابتلای» زردشت هم هست و مشابهتی دارد با مواجهه بودا و ماره و از این جهت ممکن است نماینده یک سنت ادبی باشد و به این صورت احتمالاً در هسته اصلی نسک نوزدهم نبوده است. با این حال، این فصل و ندیداد نیز، مانند دیگر فصول آن، به یک نوع ادبی تعلق دارد که به آن frašna، یعنی پرسش و پاسخ، می‌گویند و از این جهت نیز میان این فصل و فصول دیگر پیوندی هست.

آنچه باید پاسخ داده شود این است که چرا فصل محل بحث فصل نوزدهم و ندیداد است، نه مثلاً فصل اول و دوم و سوم آن. مطالب این فصول اول و دوم نیز احتمالاً، به‌خلاف تصور نویسنده و بعضی محققان دیگر، «به‌سبب ارتباط با زمین که در آیین زردشتی مقدس به شمار می‌رود و باید که از آلودگی به‌دور باشد بر مطالب اصلی و ندیداد افزوده» نشده است، بلکه گویا از آن جهت در صدر مطالب و ندیداد آمده است که بگویند در آغاز خلقت و در عصر طلایی جم «جهان نبود چنین، با نهاد و سامان بود» و پس از آنکه اهریمن آن را از سامان خارج کرد و به آلودگی‌ها بیالود، لازم آمد که هرمزد تدبیرهایی بکند که جهان را از آلودگی پاک کند: جم به‌واسطه ساختن و بر خود آنچه را اهریمنی بود از آفریدگان نیک دور داشت و راند و شریعت زردشتی آنچه را در فصل اول و ندیداد اهریمن علیه تمامی جهان، که در آن فصل در شانزده کشور

از این گفته خواننده نباید استنباط کند که نام «ویدیوداد» خود نام نوظهوری است، بلکه مقصود نویسنده این بوده که نهادن آن بر نسک ۱۹ اوستا متعلق به دوره ساسانیان است و بنابراین متأخر است. به‌علاوه، این عبارت موهم این هم هست که در این دوره، و نه در دوره پیشتر، معنای اصلی لفظ دیواز یادرفته بوده است. بنویسند خود می‌گویند: «در آن زمان مدّت‌ها گذشته بود از وقتی که دیو معنای شیطان گرفته بود.» و بیان مطلب به این شکل روشن‌تر است. مقصود ما نیز از این چند سطر روشن‌تر کردن مطلب بود، وگرنه گفته نویسنده و بنویسند احتمالاً درست است یا در کلیت آن درست است. آنچه بعدها آبرتو کانترا سعی در اثبات آن کرده تا حدی قانع‌کننده است، به این معنا که یک معنای -dāta- vīdāēva در اوستا، مجموعه‌ای از گفتارها یا سخنان دینی (sravah) است، ولی اینکه -dāta- vīdāēva یک دسته از این متن‌ها بوده و -dāta- zarauštri- دسته دیگر، به نظر ما از مقدمات و مستندات او بر نمی‌آید. با این حال، اینکه در خود اوستا نیز بعضی متن‌ها که موضوعشان پاکی و طهارت بوده نام -dāta- vīdāēva می‌داشته‌اند و همین متن‌ها بعدها هسته اصلی نسک نوزدهم اوستای ساسانی، یعنی و ندیداد، را ساخته‌اند امری است محتمل و این مخالف رأی بنویسند است که نهادن نام ویدیوداد (در ادوار بعد: و ندیداد) بر نسک نوزدهم را امری یکسره متأخر و متعلق به تدوین اوستا در دوره ساسانی می‌شمرد. آنچه کانترا (ص ۵۴) درباره تحول ویدیوداد به و ندیداد گفته نیز بی‌اعتبار است و فقط این را معلوم می‌کند که املائی و ندیداد به همین صورت «نون» دار در بعضی متن‌های پهلوی هم شاهد دارد (درباره تحول vīdēwdād به vīdēdād و ندیداد رجوع شود به علی‌اشرف صادقی، مسائل تاریخی زبان فارسی (سخن، ۱۳۸۰): ۵۱-۶۵). این اشتباه کانترا تابعی است از اکراه محققان غربی از رجوع به نوشته‌های محققان ایرانی. این استنباط کانترا نیز که معنای -sravah در اوستا فقط سخنان دینی و ستایش‌ها و اوراد و اذکار آن دین است و در عبارات منقول در متن مقاله او سخن از برتری و ندیداد بر سایر متون و منقولات دینی و زردشتی است، به نظر ما، ترجیحی بر رأی دیگر ندارد که -sravah را

1. "Was ist av.dāta- vīdāēva-?". *Proceedings of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europaea* (Milano, Mimesis, 2006): 53-56.

۱۲. مقاله «خواستگاری افراسیاب از اسپندارمد، نمونه‌ای از ابن مایه [=موتیف] اغوا در اساطیر ایران» فایده‌اش از جهت استقصای نویسنده است در منابع پهلوی و فارسی و عربی در باب این موضوع، ورنه نه این قصه «موتیف» است، لا اقل در روایات ایرانی (چون موتیف، بنا بر تعریف، مضمون مکرر است)، نه شرح پایانی نویسنده و بازگرداندن موضوع به انسان نخستین بودن منوچهر (یعنی منوی متون هندی باستان) و توسل او به مادرش، که زمین باشد، احتمالاً درست است. این قصه در حد جست‌وجوی نویسنده مقاله دو نمونه دیگر هم دارد، ولی آن دو نمونه دیگر در واقع یک نمونه واحدند. به عبارت دیگر، یا داستان اغوای ایزد نرسه در روایت آفرینش مانوی صورت پرورده قصه «مردخواهی» جهی در داستان آفرینش زردشتی در کتاب بندهشن است، یا قصه اخیر صورت ملخص قصه مانوی است. به گمان ما، به خلاف رأی محققانی مانند گئو ویدنگرن، اصل ممکن است قصه مانوی باشد. «ماجرای جهی و آرزوی او ایزد نرسه (یا نریوسنگ) را» نیز به نظر ما معنای دیگری دارد، که شاید در جای دیگر بتوانیم درباره آن بحث کنیم، و موضوع آن تنها در صورت «اغوای» مزبور در عنوان این مقاله است. باری آنچه برای گشودن گره معنای این قصه لازم است یک استقصای دیگر در افسانه‌ها و قصه‌های سایر ملل و علی‌الخصوص جست‌وجوی روایاتی است که مانوی‌شناسان منشأ قصه‌های مانوی را در آنها می‌جویند، مانند کتاب اخنوخ. اجمالاً و در حد اطلاع نویسنده حاضر، رجوع شود به:

John REEVES, *Jewish lore in Manichaean Cosmogony* (Cincinnati, 1992), 71ff, 189f.

در همین مقاله، در یادداشت ۱۱، نویسنده به عنوان نمونه‌ای از یک روال معمول در روایات ایرانی، که در آنها صفت فردی را در ادوار بعد نام پدر او شمرده‌اند (یک نمونه خوب آن سام‌نریمان است)، با رجاع به یک مقاله دکترا محمود امیدسالار، از «مرداس» پدر ضحاک یاد کرده است که به نظر این دو محقق در اصل صفت ضحاک بوده است، به معنای «مردخوار». این رأی ظاهراً اعتبار خود را از دست داده است؛ رجوع شود به:

محمدحسن جلالیان، «از توستر ودایی تا مرداس شاهنامه». پژوهش‌های ایران‌شناسی، س ۴، ش ۲ (۱۳۹۳): ۱۳-۳۲.

حصر شده، به وجود آورده است، طرد یا یکسره قلع و قمع می‌کند. به عبارت دیگر، این دو فصل در حکم مقدمه کل وندیداد است و بنابراین ربط اجزای فصول وندیداد با هم روشن است و چنین نیست که بعضی اجزاء را به‌زور و تکلف در مجموعه وندیداد گنج‌ناییده باشند، ولی این هست که بعضی از این فصول احتمالاً در ادوار قدیم‌تر جزء هسته اصلی *dāta- vīdaēva-* نبوده‌اند. اکنون درباره این مسائل رجوع شود به مدخل بالنسبه مفصل «Vendīdād» در دانشنامه ایرانیکا از ویلیام مالاندر، که ممکن است آراء او با آنچه در اینجا آمد اختلافاتی داشته باشد. همچنین رجوع شود به مقاله آلموت هینتسه در این کتاب: رونالد امریک و ماریا ماتسوخ، ادبیات ایران پیش از اسلام، ترجمه زیر نظر ژاله آموزگار (سخن، ۱۳۹۳): ۷۶-۸۳.

۱۰. در مقاله «درباره نسخه‌ای از لسان‌التزیل» یادداشتی در صفحه ۲۱۵ آمده که «فاء اعجمی صوتی لبی‌دندانی و گونه‌ای از ف است که پیش از آن مصوتی باشد». این گفته نادرست نیست، ولی به شرط آنکه این فاء اعجمی دخیل از زبان‌های شرقی ایرانی نباشد. چون در آن زبان‌ها انسدادی‌های واک‌دار در آغاز کلمه نیز به سایشی واک‌دار بدل می‌شود، یعنی *b* به *β* (که در اصل یک صوت دولبی سایشی و واک‌دار است)، *d* به *δ* و *g* به *γ* تبدیل می‌گردد. در فارسی کلماتی دخیل از آن زبان‌ها هست که آغازشونده به فاء اعجمی‌اند و بنابراین پیش از آنها مصوتی نیز نیست. قام به معنای «رنگ» از سغدی و قام به معنای وام (از *abām* یا شاید پهلوی) نمونه خوبی است که فرق این دو فاء اعجمی را به لحاظ منشأ نشان می‌دهد.

۱۱. در مقاله «باربد یا پهلبد» یک اشتباه چاپی در پایین صفحه باعث به هم ریختن شماره یادداشت‌ها شده است. خواننده باید متوجه باشد که بعد از «ابن قتیبه دینوری» باید شماره برنویس ۳۷ بیاید و به همین ترتیب خود شماره‌ها را اصلاح کند. یادداشت مربوط به عجائب‌المخلوقات از بخش یادداشت‌ها فوت شده و همین باعث شده که شماره‌های بعد از ۴۰ به هم نریزد. به هر حال در چاپ بعد این نقص را باید جبران کرد.

۱۳. در مدخل «آبان» در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی آمده است که:

آبان [...] به معنی آب‌هاست و نام‌گذاری این ماه بدین نام به اعتبار تقدس آب در نظر ایرانیان قدیم و انتساب آن به ایزد ناهید (ناهی‌تا = ایزد آب‌ها) است و همچنین به این سبب است که در این ماه انتظار بارندگی می‌رفته است.

این شق اخیرالذکر سبب نام‌گذاری نبوده است، چنانکه نام‌گذاری ماه آذر به آتش به سبب روشن کردن آتش به جهت سرما نبوده است. در واقع این دو مطلب که در بعضی کتاب‌های قدیم هم آمده، خاصیت توجیهی یا علت‌جویانه (اتیولوژیک) این روایات است. انتساب این ماه به ناهید نیز، اگر مستندی در متن‌های زردشتی داشته باشد (و شاید نداشته باشد)، باز امری ثانوی است و اثری در نام‌گذاری این ماه نداشته است. در واقع هندی‌وایرانیان ظاهراً در همه موارد استعمال کلمه آب (ap, āp) در ویدا و اوستا، بی‌استثنا آن را به صورت جمع به کار برده‌اند (در ویدا سروده‌هایی در ستایش āpas (آپها) هست؛ در ویدا -varṣa به معنای «باران» نیز ظاهراً فقط صورت جمع دارد. «باران» هم در اصل جمع است از vār- به معنای «باران و قطره باران»). بنابراین «آبان» بازمانده یک نوع استعمال بسیار کهن است که در زبان دینی باقی مانده بوده است. اینان، یعنی هندیان و ایرانیان، آب‌ها را به صورت جمعی می‌پرستیده‌اند و علت نام‌گذاری همین بوده است. یک نمونه آشنا نام ایزد «اپام‌نپات» است که در آن نیز لفظ آب مطابق انتظار به صورت جمع به کار رفته است. خلاصه آن که اهمیت یافتن ناهید مسأله‌ای ثانوی است (البته نه لزوماً به معنای آن‌که، چنانکه گاهی گفته‌اند، جانشین اپام‌نپات شده باشد) و مؤثر در نام‌گذاری نبوده است.

۱۴. در میان مدخل‌های دانشنامه‌ها، مدخل «آخرالزمان در دین زردشتی» به نظر نویسنده حاضر به خوبی چند مدخل دیگر مندرج در این کتاب نیست. مدخل «آرامی» نیز ناگزیر ترجمه‌گونه‌ای التقاطی از نوشته‌های محققان غربی است، زیرا بیرون از حیطه تخصص نویسنده بوده است. شاید لازم بود مانند مدخل «آرامی» در دانشنامه ایرانیکا مباحث بیشتری درباره الفاظ دخیل ایرانی در آرامی و آرامی در زبان‌های ایرانی و عربی در آن گنجانیده می‌شد.

۱۵. به مقاله یا رساله خوب و پرمطلب «شهرستانهای ایران»، امروز متخصصان در جغرافیای تاریخی لابد می‌توانند مطالبی بیفزایند و این بر عهده ایشان است. ما در اینجا به دو مقاله بسیار خوب درباره دو موضوع جزئی آن نوشته اشاره می‌کنیم، یکی درباره «سغد هفت‌آشیان» (ص ۲۹۱):

محمدحسن جلالیان، «سغد چگونه هفت‌آشیان شد». پژوهش‌های ایران‌شناسی، س ۶، ش ۱ (۱۳۹۵): ۲۱-۳۴.

و دیگری درباره «دستگرد» (ص ۲۹۵):

پدرام جم، «دستگرد و دستکره». فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، زیر چاپ.

۱۶. مقاله «کرتیر و سیاست اتحاد دین و دولت در دوره ساسانیان» را، با وجود اطلاعات خوبی که در آن هست، نمی‌توان یک مقاله تاریخی درجه اول به شمار آورد و احتمالاً باعث و داعی دیگری نیز در نوشتن آن مؤثر بوده است. درباره یک- دو مطلب آن خواننده را به چند مقاله تازه‌تر (منهای مقاله مرحوم منصور شکی که قبل از این مقاله نوشته شده) ارجاع می‌دهیم. یکی درباره ترجمه بعضی علوم بیگانه به فرمان شاپور ساسانی و عرض کردن آن بر اوستا یا سنجیدن آن با اوستا (نه تلفیق کردن با اوستا یا گنجاندن آن در اوستا) در صفحه ۳۲۴:

M. SHAKI, "The Denkard Account of the History of the Zoroastrian Scriptures". *Archiv Orientalni* 38 (1970), pp. 277-312.

Y. SAADAT, "Middle Persian abāz-handāxtan". *Journal of Persianate Studies* 7 (2014): 137-148.

دیگری مصادیق فرق و مذهبی که کرتیر به سرکوبی آنان مباحث می‌کند (نیز رک. ص ۴۶۶ کتاب):

F. de BLOIS, "Nasrāni (Nasōraios) and Hanīf (ethnikós): studies on the religious vocabulary of Christianity and of Islam". *BSOAS* 65 (2002): 1-30.

Ch. JULLIEN and F. JULLIEN, "Aux frontières de l'Iranité: «Nāsrāyē» et «Kṛīstyonē» des inscriptions du Mobad Kirdīr". *Numen* 49 (2002): 282-335.

۱. بعضی منابع جدیدتر را می‌توان در کتاب نه چندان خوب آقای تورج دریایی یافت:

Daryaei, Touraj. *Šahrestān ī Ērāšahr*. Mazdā Publishers, 2002.

می‌داند، نادان به پایان کار می‌بیند». cē گاهی به معنای «هرچه» است، چنانکه kē مکرراً به معنای «هرکه» است: «که رود چرد و که خسب خواب ببیند».

۱۹. بر مقاله «چند واژه عالمانه از پهلوی در شاهنامه» ایراداتی وارد است. اصل پیدائسی، به معنای «بدره»، در پهلوی paywāsīg است، ولی اینکه در شاهنامه به ضرورت وزن پیدائسی شده باشد ظاهراً به این صورت پذیرفتنی نیست. نویسنده در تأیید سخن خود شواهدی آورده که نشان دهد در شاهنامه بعضی کلمات به ضرورت وزن تغییر کرده‌اند. اما ظاهراً هیچ یک از این شواهد مؤید سخن او نیست: آذربادگان به جای آذربادگان حاصل اشتقاق عامیانه است؛ تبدیل انوشیروان به نوشیروان تابع یک قاعده معروف است و آن حذف همزه آغازین غالباً مفتوح کلمات است معمولاً در وقتی که هجای مستقل به شمار آیند (مانند تبدیل اباز به باز، ابام به وام و...)؛ تبدیل اوستا به استا تابع قاعده آوایی است و استا و است در نظم و نثر فارسی و عربی نظایری دارد؛ و تبدیل مغناطیس به مغنیاطیس احتمالاً حاصل ترکیب (blending) دو صورت مغناطیس و مغنیاطیس است (با این حال، در این کلمه اخیر احتمال دارد ضرورت شعری شاعر را به کاربرد مغنیاطیس کشانده باشد). پیدائسی احتمالاً، چنانکه گفته‌اند، خلطی است بین دو صورت پداوسی (مقایسه شود با املای کلمه در پهلوی که d دارد) و پیواسی. در این باره رجوع شود به:

علی‌اشرف صادقی، «یک معنی ناشناخته کلمه پهلوی در زبان فارسی». فرهنگ‌نویسی، ش ۳: ص ۹.

در باره استا و اوستا رجوع شود به:

علی‌اشرف صادقی، «قاعده آوایی حذف /w/ آغازی و چند مسأله آوایی وابسته به آن». فرهنگ‌نویسی، ش ۱۲: ص ۱۰.

• اما نام چهار طبقه اجتماعی ساسانیان در آن مقاله گفته‌اند که نام طبقه اول در شاهنامه، که معمولاً به چیزی شبیه «کاتوزیان» تحریف شده، احتمالاً «آتورنیان» بوده است:

گروهی که آتورنیان خوانیش
به رسم پرستندگان دانیش

ولی «آتورنیان» ظاهراً در وزن نمی‌گنجد و واو کلمه را نیز ظاهراً

۱۷. یادداشت «برگوا» نشان می‌دهد که برگوا صفتی است مشتق از بر و گوا و بر در یک چندبیت شاهنامه که این تعبیر در آنها آمده حرف اضافه نیست و کاربرد abar-gugāh و احتمالاً abar-gugāy در متن‌های پهلوی مؤید آن است (غیر از شاهی که از دادستان دینی نقل شده، نویسنده این سطور پیشتر شاهد دیگری نیز یافته بود، ولی نتوانست آن را در یادداشت‌های خود بیابد). اما «بگواه کردن» که از ترجمه نهایی شیخ طوسی نقل شده مؤید سخن نویسنده نیست:

و اگر کسی دو بنده خویش را بگواه کند بر آنکه کنیزکی از وی
بار دارد...

در واقع در امثال این جمله «به» حرف اضافه است که ممکن است همراه با اسم یا صفت شود، مانند «به رایگان فروختن»، «به ارزان خریدن»، «بنومید گشتن» در فارسی و pad buland و xwānd (یادگار زیربان)، افعالی مانند شمردن و داشتن و خواندن، که به لحاظ تاریخی مفعول دومی می‌گیرند، مفعول دومشان ممکن است در فارسی و پهلوی با pad و به یا بدون این دو به کار رود، مانند pad parrox abāyēd dāštan («به ایران به مردان نخوانندمان»). دسته دیگر افعالی است مانند «به خرج کردن» (در پهلوی: pad uzēnag kard) به جای «خرج کردن»، «به ترک گفتن» به جای «ترک گفتن»، «به لعنت کردن» به جای «لعنت کردن» که شاید بهترین نمونه آن «به زن کردن» باشد (pad zan kardan) برابر با «به زنی کردن». به عبارت دیگر، «به گواه کرد» را باید در ذیل چنین ترکیباتی بررسی کرد، نه آنکه آن را کلمه‌ای مشتق مانند «بخرد» یا «برگوا» شمرد. برای بعضی شواهدی که با این بحث ارتباطی دارند رجوع شود به:

محمود شفیع، شاهنامه و دستور (دانشگاه تهران، ۱۳۷۷): ۳۴۰.

Ch. BRUNNER, *A Syntax of Western Middle Iranian* (Caravan Books, 1977): 130-131.

۱۸. در مقاله «اندرز بهزاد فرخ‌پیروز» که متنی شعرگونه و نسبتاً دشوار است، لااقل ترجمه یک عبارت نیازمند تصحیح است و آن عبارت «چه دانا در آغاز (نتیجه) کار را می‌داند و نادان در پایان آن را می‌بیند» (ص ۳۴۳) است در ترجمه:

cē dānāg pad bun ī kār dānēd, dušāgāh pad sar wēnēd.

این عبارت را باید چنین ترجمه کرد: «هرچه دانا به آغاز کار

بعضی از اینها، مانند مورد اخیر و تیشتر، اشتباه عمومی است و تا کنون قواعد درستی برای نقل آنها و نظایر آنها به خط فارسی وضع نشده است و نویسندگان نیز در واقع از شیوه مختار زمانه پیروی کرده است، ورنه از ماهیت این مصوت‌ها نیک آگاه بوده است. لازم است در آینده قواعد روشنی برای نقل این کلمات به خط فارسی وضع شود.



مقالات تفضلی پر است از مطالب تازه‌یاب و نکته‌بینی‌ها و ظرایف هوشمندانه. تلقی او از مقاله‌نویسی ظاهراً همین بوده و این با تلقی بعضی دیگر از هم‌نسلان و هم‌قطاران او نیز از جهاتی اختلاف دارد. به همین سبب است که مقالات او غالباً یادداشت‌گونه و کوتاه‌اند و تاحدی یادآور بعضی مقالات امیل بنونیست و والتر هنینگ، تفصیل و شرحی که در بعضی مقالات بعضی هم‌نسلان او، مانند دکتر علی اشرف صادقی و مرحوم دکتر بهمن سرکاراتی هست (اگر خواسته باشیم دو مقاله‌نویس شاخص را به‌نمونه ذکر کنیم) معمولاً در نوشته‌های او نیست و این ظاهراً نشان‌دهنده همان اختلافاتی است که در تصور اینان از مقاله و مقاله‌نویسی وجود داشته است، و هم البته گاهی ناشی از اختلاف در موضوعات مورد تحقیق ایشان. با این همه، تفضلی در زمانی به اجبار مرگ جبار دست از نوشتن کشید که زمان پختگی و رسیدگی او بود و جای بسی افسوس است که اهل علم اینقدر زود از خزانه دانش او محروم شدند.

نمی‌توان ضمّه (یعنی u) خواند. بنابراین، چنین می‌نماید که باید به دنبال راه دیگری برای حل این مسأله بود. طبقه دوم را به «تیشتریان» تصحیح کرده‌اند:

صفی برکشیدند و بنشانند
همی نام تیشتریان خوانند

«تیشتریان» نیز ظاهراً از وزن خارج است. کسره و ضمّه فارسی قدیم، که کوتاه‌شده \bar{a} و \bar{i} بوده‌اند، در خط نمودی نداشته‌اند و کلمه‌ای مانند خورد به معنای اندک و کوچک، نیز با آنکه مصوتش کوتاه بوده، اصالتاً چنین نبوده است و بنابراین خورد به مصوت کوتاه املائی تاریخی دارد و آتورنیان و تیشتریان از این شمار نیستند. بنابراین، تا شواهد قطعی مشابهی پیدا نشود، احتمالاً این تصحیحات و بازسازی‌ها را باید نادرست شمرد. طبقه سوم را به «پسویی» تصحیح کرده‌اند. تا زمانی که شاهدی از کاربرد این کلمه در متون پهلوی پیدا نشود، یعنی تا زمانی که شاهدی پیدا نشود که بنا بر آن، نام طبقه سوم منسوب به «چارپای کوچک» (نه «چارپای مفید» که سهواً در مقاله آمده) باشد، نمی‌توان این تصحیح را پذیرفت. $pasu\text{-}haurva$ نیز که به معنای «محافظ گوسفندان» و «سگ گله» است (نه به معنای «پرورش‌دهنده چارپایان مفید» که سهواً در مقاله آمده) و همچون تأییدی برای این رأی آمده، صفت نوعی سگ است و احتمالاً از بحث خارج است.

۲۰. ضبط بعضی نام‌ها و کلمات نیز نیازمند تصحیح است. تورفان (در مواضع مختلف) به جای تُرفان (طُرفان منابع عربی. اینکه بعضی می‌گویند که خود چینیان مصوت کلمه را u تلفظ می‌کنند دلیل نیست، چون u نماینده ضمّه فارسی است)؛ قره‌بلگسون و قره‌بلگسون (ص ۱۴۵) به جای قره‌بلغسون یا بلاساغون یا بلاسغون و بعضی صورت‌های دیگر (بلغسون کلمه‌ای است مغولی به معنای «شهر»؛ تیشتر به جای تشر (ص ۱۸۹؛ i در صورت کهن این کلمه معادل کسره فارسی است و این کلمه به صورت تیشتر یا با قدری تصحیف در فرهنگ‌های فارسی ضبط است (رجوع شود به لغت‌نامه و به حواشی دکتر معین بر بهان) و بنابراین، روا نیست که به صورت تیشتر نوشته شود)؛ ابن مسکویه به جای مسکویه (از جمله در ص ۲۴۱)؛ بارکنای به جای برکونی یا برکونی (از جمله در ص ۲۴۵) و نقل i و u پهلوی به یاء و واو خط فارسی در مواضع مختلف.

گزاشته